

پیامبری و گزینش الهی

علی ربانی گلپایگانی^۱

چکیده

دیدگاه رسمی و رایج پیروان ادیان آسمانی و عموم مسلمانان این است که نبوت نهادی الهی است و پیامبران انسان‌هایی برگزیده از جانب خداوند سبحان بوده‌اند تا پیام‌های الهی را به بشر ابلاغ کنند، و برای تحقق یافتن آنها که تضمین‌کننده سعادت و رستگاری بشر است، همه تدابیر علمی و عملی را بکار بندند. این نظریه مورد نقد واقع شده، و گفته شده است: پیامبری، گزینش خداوند از سوی پیامبر است، یعنی پیام‌های پیامبر برای مردم، بر ساخته ذهن و شخصیت پیامبر است. او که خدا را برای معرفت و عبادت برگزیده و سیر و سلوک خداپسندانه داشته است، در مکان و زمانی که شرایط برای اعلان پیامبری و تأسیس دین فراهم بوده است، با قصد و نیت الهی به انجام این مهم اقدام کرده است، و هرگاه چنین شرایطی فراهم نبوده است، از اعلان پیامبری و تأسیس دین صرف نظر کرده است، و همین، راز عمومیت نداشتن نبوت در همه مکان‌ها و زمان‌هاست. اما بر اساس دیدگاه رایج، فراگیر نبودن نبوت توجیه‌ناپذیر است، زیرا مقتضای هدایت‌گری الهی، فراگیر بودن هدایت از طریق نبوت است. در این نوشتار، با تبیین روش درست پژوهش درباره نبوت، و با بهره‌گیری از دلایل عقلی و نقلی استوار، درستی دیدگاه رایج تأیید، و نادرستی دیدگاه مزبور اثبات شده است.

واژه‌های کلیدی: پیامبری، گزینش الهی، عمومیت نبوت، حجت و هادی الهی، وصایت و امامت.

مقدمه

دیدگاه رایج و مورد قبول پیروان ادیان آسمانی همواره این بوده است که پیامبری گزینش الهی است، یعنی خداوند به مقتضای رحمت و واسع و حکمت بالغه‌اش برای آنکه بشر را به صورت جامع و کامل به طریق سعادت‌مندی و رستگاری هدایت کند، افرادی را که شایسته ایفای این مسئولیت خطیر بوده‌اند به عنوان رسولان و پیامبران خود برگزیده و از طریق وحی، آیین نامه زندگی سعادت‌مندان را به آنان تعلیم کرده و آنان را از موهبت عصمت بهره‌مند ساخته تا آیین الهی را به صورت جامع و کامل به بشر ابلاغ کنند. قرآن کریم در این باره فرموده است: «خدا، دانای غیب است، و غیب خود را جز بر کسی که مورد پسند او باشد مانند رسول الهی، آشکار نمی‌سازد. قطعاً خداوند رسول خویش را از هر جهت رصد می‌کند (او را از خطا مصون می‌دارد) تا (بر پایه علم فعلی‌اش) بداند که او رسالت‌ها و پیام‌های الهی را (بدون افزایش یا کاهش) به بشر ابلاغ کرده است» (جن: ۲۶-۲۸).

اخیراً نویسندگانی دیدگاه یاد شده را نادرست انگاشته و مدعی شده است که پیامبری گزینش پیامبر از سوی خدا نبوده، بلکه گزینش خدا از سوی پیامبر بوده است. او حامل پیامی و حیانی از سوی خدا نبوده، بلکه پیام‌های او به مردم، یافته‌ها و برساخته‌های خود او بوده است که متناسب با شرایط مکانی و زمانی برای آرمان‌های والایی که در نظر داشته، اندیشیده و ابداع کرده است. به زعم وی، دیدگاه رایج در باره پیامبری هیچ دلیلی جز ادعای خود پیامبران ندارد. البته، الهی‌دانان گفته‌اند که خداوند، رحمان و رحیم و صاحب لطف است و لازمه رحمت او هدایت انسان می‌باشد. بر خداوند بخشنده است که انسان را در وادی گمراهی رها نسازد و خود را به واسطه پیامبران به انسان بنماید» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۷-۱۹).

به اعتقاد نویسنده مزبور، دیدگاه رایج درباره پیامبری لوازمی دارد که واقعیت‌های تاریخی آنها را تأیید نمی‌کند و همین، دلیل نادرستی آن است. یکی از این لوازم، عمومیت پیامبری است:

«اگر این دیدگاه درست باشد و بپذیریم که خدا مسئول هدایت انسان‌ها به سعادت است و از همین رو پیامبرانی را برای ابلاغ پیام هدایت‌گر خویش ارسال می‌کند؛ باید بتوانیم در تمام تاریخ حیات بشری، رد پای پیامبران الهی و ادیان توحیدی را بیابیم، ادیان و پیامبرانی که آموزه‌هایی روشن و مشترک داشته باشند؛

آموزه‌هایی که با برجستگی و درخشندگی و سعادت بخشی خود ما را مجاب سازند که آموزه‌های الهی‌اند» (همان: ۱۳-۱۴)، در حالی که چنین نیست. اینکه در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها پیامبران الهی فرستاده نشده‌اند، برای همگان روشن است. حتی پیروان دیدگاه سنتی نیز این مطلب را قبول دارند، چرا که در غیر این صورت باید بتوان در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها پیامبران الهی و دین آنان را معرفی کرد، حال آن که چنین امری مقدور نیست (همان: ۱۰۱).

بر اساس دیدگاهی که وی مطرح کرده است، پیامبر برگزیده خداوند نیست، بلکه این خداوند است که توسط انسان برگزیده می‌شود. به دیگر سخن، نهاد پیامبری برساخته‌ی انسان است نه خداوند. انسان مبتکر و خلاق که خدا را برمی‌گزیند و با او رابطه برقرار می‌کند و پیام خود را که حاصل این رابطه است به میان مردم می‌برد، پیامبر خوانده می‌شود (همان: ۱۹).

بنابراین، پیامبر برگزیده و فرستاده خدا نیست، بلکه انسانی است در جست‌وجوی خدا که مسیر تا خدای خود را، خویشتن پیموده است. بر اساس این دیدگاه به این سؤال که چرا در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها پیامبر فرستاده نشده است، می‌توان پاسخ واقع‌بینانه داد. در هر جا و زمانی که انسان مجموعه شرایط را برای دعوی پیامبری و تأسیس یک دین و آیین داشته است، دعوی پیامبری کرده و دینی را بنیان نهاده است. بنابراین، نمی‌توان پرسید که چرا خداوند برای همگان پیامبر نفرستاده است، زیرا پیمودن مسیر پیامبری و بنیان نهادن دین، کاری بشری است (همان).

نوشتار پیش رو بر آن است که با دلایل عقلی و نقلی معتبر، استواری دیدگاه رایج درباره پیامبری و نادرستی دیدگاهی را که نویسنده‌ی کتاب «مسیر پیامبری» مطرح کرده است، اثبات کند.

اما قبل از هر چیز لازم است روش درست پژوهش در مسأله نبوت و پیامبری را بررسی کنیم، زیرا درستی یا نادرستی روش پژوهش، نقش تعیین‌کننده در درستی یا نادرستی دعاوی، دلایل و نتایج پژوهش دارد.

۱. روش پژوهش

روش پژوهش در هر مسئله و موضوعی، مهم‌ترین و اساسی‌ترین بحث درباره آن است، زیرا درستی یا نادرستی نتیجه بحث، تابع درستی یا نادرستی روش پژوهش درباره آن است.

روش منطقی برای دستیابی به معرفت فکری و علم حصولی، یا عقلی است یا نقلی. روش عقلی یا تجربیدی (فلسفی و کلامی) است یا تجربی (در علوم طبیعی). روش نقلی، دوگونه است: وحیانی و معصومانه، و تاریخی و غیر معصومانه. اکنون پرسش این است که روش درست در پژوهش در مسئله نبوت و پیامبری کدامیک از روش‌های مزبور است؟

روش‌ی که در کتاب «مسیر پیامبری» به کار گرفته شده، روشی نقلی تاریخی است. نویسنده برای اثبات دعاوی خود به گزارش‌های تاریخی و باستان‌شناسی در باره اعتقادات، آداب و رسوم دینی اقوام و ملل استناد کرده است. گاهی نیز از متون و کتاب‌های مقدس ادیان مطالبی را نقل کرده است. این نقل‌ها گزینشی است، یعنی شواهدی است گزینش شده بر مدعا، و هیچ‌گاه در مورد هیچ‌یک از متون و کتاب‌های مقدس ادیان، بررسی جامع‌الاطراف انجام نداده است. تفکر عقلی فلسفی، حتی در باره شناخت خداوند و آن دسته از باورهای دینی که نبوت مبتنی بر آن‌هاست، در روش وی جایگاهی ندارد. بنابراین، برهان‌های عقلی اثبات وجود خدا، و نیز براهین عقلی ضرورت نبوت که در فلسفه و الهیات اسلامی مورد توجه و اهتمام بوده است، از نظر وی فاقد اعتبار است.

درباره استناد به گزارش‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی گفته است: «برای یافتن رد پای ادیان توحیدی در تاریخ ادیان و یافته‌های باستان‌شناسی درباره دین، به جستجو پرداختم. هرچند بیشتر مطالعه کردم، بر رد دیدگاه رایج و تأیید دیدگاه خویش، شواهد بیشتری یافتم. شواهد، وجود ایان توحیدی را در همه دوره‌های حیات بشری تأیید نمی‌کند. توالی در ارسال پیامبران خداپور و یکتاپرست برای هدایت همه‌ی انسان‌ها دیده نمی‌شود. ادعای وجود انبیای الهی از آغاز خلقت آدم، صرفاً یک ادعاست که گزاره‌های تاریخی و یافته‌های علمی با آن سازگاری ندارد. هرگونه تلاش برای توجیه ادعای یادشده، مبتنی بر فرضیاتی انتزاعی و اثبات‌ناپذیر خواهد بود» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۴).

در جایی دیگر گفته است: «دیدگاه نگارنده مبتنی بر نقد، تحلیل و پرسش‌گری است. برای تبیین دیدگاه خود به ناچار و در حد نیاز از داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی بهره بردم. یافته‌های علمی و داده‌های تاریخی قطعی نیستند، اما مهم آن است که من آنها را هم‌سو با دیدگاه خویش یافتم و نه ناقض آن» (همان: ۱۶۴).

در جایی دیگر پس از طرح پرسش‌هایی درباره اینکه آیا انسان از آغاز پیدایش،

خدا را می‌شناخت و دارای همان صفاتی می‌دانست که امروز به او نسبت می‌دهد، و آیا از آغاز به خدای یکتا معتقد بود، گفته است: «برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها باید تا جایی که ممکن است، در یافته‌های باستان‌شناسی و مطالعه تاریخی کنکاش کنیم و هرچه می‌توانیم به عقب بازگردیم تا ببینیم انسان در گذشته‌های دور چه دینی داشته و تصور او از خدا چه بوده است» (همان: ۳۱).

ارزیابی

بهره‌گیری از روش تجربی، آن‌گونه که در علوم طبیعی به کار می‌رود، درباره نبوت ممکن نیست، زیرا نبوت و پیامبری از پدیده‌های طبیعی نیست.

بکارگیری روش عقلی تجریدی- فلسفی و کلامی- درباره نبوت و پیامبری مبتنی بر مبانی انسان‌شناسی و خداشناسی است. مبنای انسان‌شناسی آن، دو رکن دارد: یکی به قابلیت و شایستگی انسان برای رسیدن به مقام پیامبری مربوط است، و دیگری به شایستگی انسان در بهره‌گیری از رهنمون‌های پیامبرانه و نیازمندی او به چنین رهنمون‌هایی. رکن خداشناسی آن این است که آیا صفات کمال خداوند اقتضای این را دارد که مقام نبوت و رسالت پیامبری را به کسانی که شایستگی آن را دارند، اعطا کند، اگر پاسخ دو پرسش مزبور از منظر انسان‌شناسی و خداشناسی مثبت باشد، نبوت و پیامبری از حیث فاعلی، خاستگاه الهی خواهد داشت، در عین اینکه از حیث قابل‌ی جنبه بشری دارد.

روش نقل و حیانی و معصومانه درباره نبوت، بر روش عقلی استوار است. پس از اثبات ضرورت نبوت و پیامبری، یعنی نیاز بشر به هدایت‌های وحیانی که آگاهی از آن‌ها مبتنی بر وحی و نبوت است، و وجوب معصوم بودن پیامبر الهی (نبوت عامه) و پس از اثبات صدق مدعی نبوت از طریق معجزه (نبوت خاصه)، سخن پیامبر در تبیین حقیقت پیامبری و اوصاف و ویژگی‌های آن، اعتبار عقلی و شرعی خواهد داشت.

روش نقلی غیر وحیانی (تاریخی یا غیر تاریخی) درباره نبوت عامه جایگاهی ندارد، یعنی نمی‌توان در اثبات ضرورت نبوت یا شرایط و ویژگی‌های آن، بدان استناد کرد، اما درباره نبوت خاصه می‌تواند راهگشا و آموزنده باشد. درباره مسایلی چون، مدعیان پیامبری، خوارق عادات و معجزاتی که برای اثبات دعوی نبوت خود انجام دادند، رفتار و گفتار آنان قبل و بعد از دعوی نبوت، از روش نقل غیر وحیانی می‌توان بهره گرفت. این نقل‌ها و گزارش‌ها اگر متواتر باشد، مفید یقین و اطمینان خواهد بود، و اگر متواتر نباشد، در صورتی قابل استناد است که اولاً: ناقلان آنها شناخته شده

باشند، و ثانیاً علاوه بر برخورداری از سلامتی حسی (شنوایی و بینایی) وثاقت آنان در نقل محرز باشد و نقل آنان با آنچه با دلیل مفید یقین و اطمینان ثابت شده است، ناسازگار نباشد.

از آنچه بیان گردید به دست می‌آید که برای آگاهی از رخداد‌های گذشته دور و نزدیک درباره پیامبری از سه منبع عقل، نقل و حیانی، و نقل غیر و حیانی می‌توان بهره‌گرفت. اگر عقل بر اساس مبانی انسان‌شناختی و کلامی (خداشناسانه) به وجود پیامبران الهی در ادوار تاریخ بشر برای اقوام و ملل مختلف حکم کند، اما گزارش‌های تاریخی با حکم عقلی مزبور هماهنگی کامل نداشته باشد، یعنی از وجود پیامبران الهی در برخی از زمان‌ها یا مکان‌ها یا اقوام و ملل گزارشی نداشته باشد، ناهماهنگی مزبور ناقض حکم عقلی مزبور نخواهد بود، زیرا ممکن است ناهماهنگی یادشده ناشی از نارسایی گزارش‌گر باشد، یا اگر گزارش او نارسایی نداشته، در مراحل بعد در آن خلل رخ داده باشد. این در صورتی است که ناقلان گزارش همگی افرادی شناخته شده و مورد وثوق باشند که احراز آن کار آسانی نیست، زیرا درباره گزارش‌های تاریخی، آن اعتنا و اهتمام که در روایات مربوط به مسایل دینی - به ویژه احکام فقهی به کار گرفته می‌شود، به کار نمی‌رود. با وجود احتمالات مزبور، گزارش‌های تاریخی حتی اگر مخالف حکم عقلی باشند، دلیل معارض حکم عقل نخواهند بود، زیرا دو دلیل، آن‌گاه معارض یکدیگرند که از اعتباری برابر برخوردار باشند، و شرایط مقدم داشتن یک دلیل معارض بر دلیل دیگر آن است که اعتبارش برتر باشد. اما اگر دو دلیل دارای اعتبار برابر باشند، حجیت هر دو ساقط خواهد شد.

از ملاحظات مزبور به دست می‌آید که نقل‌های تاریخی، صلاحیت منطقی و معرفت‌شناختی معارضه با دلیل عقلی معتبر و مفید یقین و اطمینان را ندارند. افزون بر این، نقل‌های تاریخی غیر و حیانی و غیر معصوم، صلاحیت معارضه با نقل‌های و حیانی و معصومانه را نیز ندارند، زیرا خلأها و خلل‌های محتمل در نقل‌های غیر معصوم در نقل‌های معصوم راه ندارد. بر این اساس، اگر عمومیت نبوت و پیامبری از طریق نقل معصوم اثبات شود، و نقل غیر معصوم با آن سازگار نباشد، نقل مزبور اعتبار نخواهد داشت، و اعتبار نقل و حیانی مخدوش نخواهد شد. بنابراین، هرگاه و حیانی بودن قرآن کریم با دلیل عقلی معتبر اثبات شود، و قرآن از عمومیت نبوت و پیامبری برای اقوام و امت‌ها گزارش دهد، گزارش مزبور از اعتبار منطقی و معرفت‌شناختی لازم برخوردار بوده، و در فرض ناسازگاری با گزارش‌های تاریخی غیر معصوم، بر آنها حاکم

خواهد بود، زیرا تعارض آن دو از قبیل تعارض نقل خطاپذیر با نقل خطا ناپذیر است. اکنون اگر فرض کنیم که قرآن وحی الهی نازل بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده، بلکه محصول تجربه‌های دینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که بر اساس اهداف و اغراض نبوت و متناسب با نیازهای هدایتی بشر در قالب آیات و سوره‌های قرآنی تعبیر و تنظیم شده است، اما برهان عقلی ضرورت عصمت علمی و عملی پیامبر را اثبات کند، در فرض مزبور نیز حاکمیت قرآن در باب نبوت نسبت به گزارش‌های تاریخی محفوظ خواهد بود، زیرا ملاک حاکمیت یک دلیل بر دلیل معارض، برتری در اعتبار و حجیت منطقی و معرفت‌شناختی است، و اعتبار و حجیت دلیل معصوم بر دلیل غیر معصوم (خطاناپذیر بر خطاپذیر) قطعی و بدیهی است.

فرض دیگر این است که قرآن را وحی الهی نازل بر پیامبر ندانیم بلکه آن را تعبیرهای پیامبر از تجربه‌های پیامبرانه‌اش بدانیم و به عصمت پیامبر هم قائل نباشیم، اما قرآن بیانگر عمومیت و فراگیری زمانی و مکانی پیامبری باشد و گزارش تاریخی با آن هماهنگ نباشد، ترجیح گزارش تاریخی بر بیان نبوی، وجه معقولی ندارد، بلکه عکس آن اولی است، زیرا ممکن است مطلب مزبور در مکاشفه یا رؤیایی صادقانه برای پیامبر مکشوف شده باشد، چنان که احتمال این که مطلب مزبور نتیجه تفکر عقلی او باشد نیز وجود دارد، در این صورت باید درستی یا نادرستی آن را با موازین استدلال عقلی محک زد.

نتیجه: روشی که نویسنده «مسیر پیامبری» برای پژوهش درباره نبوت و پیامبری برگزیده است، یعنی روش نقل تاریخی، به عنوان بهترین روش یا روش معیار، نادرست است. روش درست، روش عقلی برهانی و نقلی پیامبرانه است، خواه به عصمت پیامبر قائل باشیم یا نباشیم.

۲. تفکر عقلی و بعثت پیامبران الهی

تفکر عقلی بر اساس موازین منطقی و معرفت‌شناختی درباره خدا و انسان، ضرورت بعثت پیامبران الهی را مبرهن می‌سازد، زیرا انسان را به وجود آفریدگار و پروردگار دانا، توانا و حکیم برای انسان و جهان رهنمون می‌شود. چنین آفریدگار و پروردگاری نسبت به آنچه موجب سعادت یا شقاوت انسان می‌گردد، بی تفاوت نخواهد بود. برای زندگی انسان می‌توان چهار محور کلی را ترسیم کرد: ۱. رابطه با خداوند، ۲. رابطه با خود، ۳. رابطه با هم‌نوعان خود، ۴. رابطه با جهان (موجودات دیگر). بدون شک درباره این محورهای چهارگانه هر گونه رفتاری معقول و مقبول نخواهد بود، بلکه

رفتاری معقول و مقبول است، که با هویت و ابعاد وجودی انسان از یک سو، و صفات کمال خداوند از سوی دیگر متناسب و سازگار باشد. بنابراین، رفتار انسان در محورهای مزبور به آیین نامه و منشوری واقع بینانه و استوار نیاز دارد.

از سوی دیگر، هر فرد عاقل و خردمندی وقتی به خود می نگرد این واقعیت را به روشنی می یابد که او از قوه عقل و تفکر عقلی برخوردار است، غرایز و تمایلاتی و عواطف و احساساتی دارد، و نیازهای جسمانی و روانی، ظاهری و باطنی او از همین غرایز، تمایلات، عواطف و احساسات سرچشمه می گیرد. او با رفتارهای خود در مورد ارتباط های چهارگانه ای که پیش از این بیان شد، می تواند به نیازهای خود پاسخ دهد، استعداد های خود را به فعلیت برساند، و در مسیر تکامل و تعالی حرکت کند.

اما همانگونه که یادآور شدیم، او این حقیقت را هم تشخیص می دهد که برای این مهم آیین نامه و منشوری واقع بینانه و استوار لازم دارد. انسان این واقعیت را در خود می یابد که با بهره گیری از قوه تفکر و تجربه می تواند تا حدودی بایدها و نبایدهای عقیدتی و اخلاقی و رفتاری خود را باز شناسد، یعنی آفریدگار و پروردگار انسان، این توانایی را در او نهاده است، ولی این مقدار از آگاهی همه آنچه او به آن نیاز دارد، نمی باشد. این جاست که این پرسش مطرح می شود که آیا خداوند که آفریدگار و پروردگار بشر است، نسبت به این نیاز معرفتی و هدایتی بشر اقدامی کرده است یا نه؟

فرض دوم، باطل است، زیرا با صفات کمال الهی (دانایی، توانایی، اختیار، رحمت و حکمت خداوند) سازگاری ندارد. این فرض حتی در مورد فردی از بشر که دارای شأن مدیریت و مربی گری نسبت به فرد یا افراد دیگری است، پذیرفته نیست، پس چگونه در مورد خداوند که آفریدگار بشر است، پذیرفته خواهد بود؟ بنابراین، یگانه فرض درست، همان فرض نخست است و خداوند برای تحقق بخشیدن به آن افرادی از بشر که از شایستگی های ویژه ای برخوردار بوده اند را برگزیده و همه آگاهی هایی که برای هدایت و سعادت بشر لازم بوده است را در اختیار آنان قرار داده و به آنان مأموریت داده است که آن آگاهی ها را به دیگر افراد بشر بیاموزند، آنان همان پیامبران الهی اند.

این تفسیر از پیامبری که پیامبر را برگزیده خداوند می داند، بر دو اصل خدانشناسی و انسان شناسی مزبور مبتنی است. بنابراین، اگر کسی بخواهد آن را رد کند یا در آن تردید کند باید یکی از دو اصل یادشده را رد کرده یا در آن تردید کند؛ مانند اینکه به وجود خداوند معتقد نباشد، یا خداوند را واجد صفات کمالی که شالوده نبوت به شمار می روند، نداند یا این که انسان برای پاسخ گویی به نیازهای فکری،

جسمی و روانی خود به برنامه‌ای صحیح و کامل نیاز دارد را نپذیرد، و یا عقل و تجربه انسان را از آغاز خلقت انسان تا کنون، برای شناخت برنامه مزبور کافی بداند، چنان که برآهمه در دوران قدیم و دنیست‌ها در عصر جدید چنین اعتقادی داشته‌اند. اما با پذیرش اصول یادشده، ضرورت نبوت و حقیقت آن به گونه‌ای که بیان شد و دیدگاه رایج در تفسیر پیامبری است، امری مسلم و تردیدناپذیر است.

۳. شرط نبودن اجماع در درستی استدلال

بر وجود خداوند و صفات کمال الهی برهان‌های عقلی استواری اقامه شده است. نپذیرفتن این برهان‌ها از سوی ملحدان و شکاکان، دلیل بر ناستواری آنها نمی‌باشد، زیرا اجماع متفکران بر یک مسئله فکری از شرایط منطقی و معرفت‌شناختی درستی آن به شمار نمی‌رود؛ چنین شرطی باب استدلال و شناخت را بر بشر مسدود می‌سازد، چرا که در بدیهی‌ترین معرفت‌های بشری مانند اصل واقعیت و اصل تناقض نیز توسط سوفسطائیان و شکاکان مناقشه شده است، تا چه رسد به مسائل نظری که همواره در بین متفکران اختلاف نظر وجود داشته است.

از آنچه بیان شد، نادرستی استدلالی که نویسنده کتاب «مسیر پیامبری» بر رد دیدگاه رایج درباره نبوت بیان کرده است، روشن می‌گردد. استدلال وی چنین است:

«اگر بر خداوند واجب است که پیامبرانی را برای هدایت بندگان بفرستد، لازم است که پیام پیامبران به گونه‌ای دقیق و خدشه‌ناپذیر حفظ شده، به آیندگان برسد. این پیام در هر زمان و مکانی باید اطمینان بندگان را جلب کند که پیام الهی است، این در حالی است که پیام‌های منتسب به هیچ‌یک از پیامبران نیست که اطمینان و اعتماد همگان را به خود جلب کرده باشد» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۰۷).

در لزوم حفظ پیام پیامبران و رسیدن آن به آیندگان سخنی نیست. بر اساس این اصل مسلم است که عصمت علمی و عملی پیامبران و اوصیای آنان لازم و ضروری بوده است، اما این که این مطلب (حفظ و نقل پیام پیامبران الهی) باید به گونه‌ای بوده باشد که اطمینان و اعتماد همگان را جلب کرده باشد، درخور تأمل است.

اگر مقصود این است که پیام‌های پیامبران باید از نظر استواری و استحکام، شأنیت این را داشته باشند که پذیرش آنها برای کسانی که به درستی در آنها تفکر و تدبر کنند و از موانع و آسیب‌های دست‌یابی به شناخت حقیقت، رها و میرا باشند، ممکن باشد، سخن درستی است و تحقق یافته است، اما اگر مقصود این است که

بدون در نظر گرفتن شرایط و موانع تصدیق علمی و ایمانی، اطمینان و اعتماد همگان را جلب کند، سخن نادرستی است. عدم حصول اطمینان و اعتماد همگانی به صورتی غیر مشروط، هرگز دلیل بر نرسیدن پیام پیامبران الهی به افراد بشر - چه در زمان حیات پیامبران و چه پس از مرگ آنان - نمی باشد. اگر چنین استدلالی مقبول باشد، همه اصول فکری و معرفتی بشر دست خوش انکار یا شک و تردید خواهد شد. بر اساس چنین منطقی، منکران وجود خدا یا شکاکان می توانند بگویند: اگر خدا وجود می داشت و شناخت او بر ما واجب بود، باید خداوند این مطلب را به گونه ای آشکار می ساخت که اطمینان و اعتماد همگان را جلب می کرد، و حال که چنین اطمینان و اعتمادی برای ما حاصل نشده است، پس یا خدا وجود ندارد، و یا شناخت او بر ما واجب نیست! آیا نویسنده «مسیر پیامبری» این لازم را می پذیرد؟ اصولاً اگر حصول اطمینان و اعتماد همگانی از شرایط وصول یا درستی پیامی و اندیشه ای باشد، دیدگاه نویسنده مزبور در باب حقیقت پیامبری نیز به دلیل نداشتن شرایط مزبور، مردود خواهد بود.

۱-۳. اشکال

ممکن است گفته شود با وجود قراین و شواهد مسلم تاریخی بر این که کتاب‌های آسمانی پیامبرانی چون موسی و عیسی دست خوش تغییر و تحریف شده، و آن چه اکنون موجود است، کتاب‌های اصلی آنان نیست، پیام‌های الهی که آنان مأمور ابلاغ آنها به بشر بودند، به دست انسان‌های بعدی نرسیده است، یعنی در این جا علم و اطمینان به عدم وصول پیام‌های الهی حاصل است، نه عدم حصول اطمینان و اعتماد معرفتی و ایمانی (تصدیق علمی و ایمانی) نسبت به آنها، و اشکال نویسنده «مسیر پیامبری» ناظر به مطلب اول است، نه مطلب دوم.

پاسخ

اشکال مزبور آنگاه وارد بود که آنان آخرین پیامبران الهی می بودند، و پیام‌های اصیل الهی توسط پیامبری پس از آنان برای بشر بیان نمی شد، ولی از آن جا که پس از آنان، پیامبر اکرم ﷺ مبعوث گردیده و پیام‌های اصیل الهی را به بشر ابلاغ کرده، و کتاب آسمانی او که در بردارنده آخرین و کامل ترین پیام‌های الهی است، محفوظ است، گفتار مزبور بی پایه است. این که خداوند، قرآن کریم را مصدق کتاب‌های آسمانی پیشین و مهیمن بر آنها توصیف کرده است، ناظر به همین مطلب است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾ (مائده: ۴۸): و



کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو نازل کردیم در حالی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق کرده و مهیمن بر آنهاست.

هیمنه داشتن بر چیزی به معنای مراقبت و تسلط بر آن است و مقصود این است که قرآن کریم اگر چه کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و به رسمیت می‌شناسد، اما این که آنچه در آن کتاب‌های آسمانی که اکنون در دسترس بشر است، موجود است، در صورتی مقبول و استوار است که با معارف و تعالیم قرآنی هماهنگ باشد، زیرا چه بسا سهوا یا عمدا از آورده‌های وحیانی آنها کاسته و یا بر آنها افزوده شده باشد یا تغییرات دیگری که مستلزم دگرگونی معانی و مضامین پیام‌های الهی است در آنها رخ داده باشد.

اما قرآن کریم از گزند چنین تغییراتی مصون مانده است، چرا که خداوند به صورت مؤکد حفظ آن را تضمین کرده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر: ۹) قطعاً ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و قطعاً حافظ آن هستیم. البته، این وعده قطعی خداوند از طریق اسباب گوناگونی انجام گرفته است که اشتیاق وافر و اهتمام مثال‌زدنی مسلمانان که از تشویق‌ها و تأکیدهای رسول اکرم ﷺ نشأت می‌گرفت، از مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۹، ۱: ۱۵؛ سبحانی، بی‌تا، ۲: ۱۶۵).

نکته دیگر این که بر اساس روایت متواتر ثقلین، پیامبر اکرم ﷺ قرآن کریم و عترت خود را به عنوان دو میراث ماندگار خویش تا قیامت معرفی کرده است که تمسک به آن دو، ضامن رستگاری انسان‌ها خواهد بود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كَتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ». به طور قطع من دو شیء گرانبها را در میان شما باقی می‌گذارم که عبارتند از کتاب خدا و عترتم، تا وقتی که شما به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو تا قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد (برای آگاهی از متن، سند و دلالت حدیث ثقلین، ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۶: ۱۵۰-۱۸۷).

این روایت متواتر از یک‌سو حفظ و بقای قرآن را تا قیامت اثبات می‌کند و از سوی دیگر، بر نقش کلیدی و بی‌بدیل عترت پیامبر در فهم کامل معارف قرآنی دلالت دارد.

۲-۲. اشکال

اگر قرآن دلیل کافی برای هدایت بود، نباید در فهم آن به چیزی غیر آن نیاز بود (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۱۳).

پاسخ

اگر مقصود از کافی بودن قرآن برای هدایت بشر این است که به کتاب آسمانی دیگری نیاز نیست، سخن درستی است، ولی این معنا با این که قرآن کریم در زمینه معارف و احکام دینی، مشتمل بر اصول و کلیاتی است که تبیین آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سپرده شده، و آن حضرت از طریق وحی غیر قرآنی آنها را تبیین کرده است که در اصطلاح «سنت» نامیده می‌شود، منافات ندارد. خداوند که قرآن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی کرده است، تبیین و تعلیم آن را از وظایف ایشان برشمرده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴) : ما ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده است را برای آنان تبیین کنی.

نیز: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه: ۲) : خدا، کسی است که در میان مردمانی درس ناخوانده، پیامبری را از خودشان برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و آنها را تزکیه کند و کتاب (قرآن) و حکمت را به آنان بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

این روش در میان عقلای بشر نیز مرسوم است که تدوین کنندگان قوانین اساسی، افراد یا نهادی را به عنوان مسئول تبیین و تفسیر مواد آن قانون معرفی می‌کنند. این روش، نشانه یا دلیل بر ناکافی بودن قانون اساسی تلقی نمی‌شود.

حاصل آن که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی نازل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از این جهت برای هدایت بشر تا قیامت کافی است و به کتاب آسمانی دیگری نیاز نیست، ولی تبیین کامل آن بر عهده رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهاده شده، و آن حضرت نیز این رسالت الهی را جامه عمل پوشانده و عترت خویش را به عنوان کسانی که از سنت نبوی به طور کامل آگاه می‌باشند معرفی کرده است. این مطلب با کافی بودن قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب آسمانی و نخستین منبع وحیانی دین اسلام منافات ندارد.

اما اگر مقصود از کافی بودن قرآن برای هدایت بشر، این باشد که فهم کامل معارف و احکام آن در اختیار همگان است و به سنت نبوی برای تبیین آن نیازی نیست، سخن نادرستی است و مضافاً بر این که دلیل از عقل یا نقل بر آن وجود ندارد، با صریح آیات قرآن - چنان که بیان شد - سازگاری ندارد.

۳-۳. اشکال

اگر اخبار و روایات دلیل شرعی بود، نباید جعل و تعارض و اختلاف در آنها راه می‌یافت (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۱۳).

پاسخ

در وجود پدیده جعل، تعارض و اختلاف در روایات، تردیدی نیست، از یک سو دشمنان اسلام برای آن که عقاید و برنامه‌های نادرست و گمراه‌کننده خود را وارد زندگی مسلمانان کنند، به جعل روایات دست زدند، و احیاناً روایات متعارضی را با سندهای ساختگی به نام راویان معتبر جعل کردند، و از سوی دیگر حاکم شدن جو عداوت و ظلم نسبت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شیعیان از سوی حاکمان ستمکار و فاسد اموی و عباسی و ایادی آنان، روش تقیه را به عنوان یک ضرورت بر زندگی امامان معصوم علیهم السلام، اجتناب‌ناپذیر ساخت، و منشأ پاره‌ای از تعارض‌ها یا اختلافات در روایات گردید.

بدون شک پدیده مزبور، کار شناخت روایات اصیل از مجعولات و تشخیص درست از نادرست در روایات متعارض را دشوار می‌کند، اما ناممکن نمی‌سازد. برای این منظور از سوی امامان معصوم علیهم السلام راه کارهایی ارائه شده است که عالمان شیعه در علم «اصول فقه» یا مباحث مربوط به «علم حدیث» تبیین کرده‌اند.^۱

بنابراین، برای تشخیص روایات معتبر و تفکیک آنها از روایات مجعول و نامعتبر، مقیاس‌ها و معیارهایی وجود دارد، و بر کارشناسان معارف و احکام دینی است که آن مقیاس‌ها و معیارها را بشناسند و در مقام اجتهاد و استنباط احکام و معارف الهی از روایات، بکار بندند.

اما اگر مقصود این است که اگر روایات دلیل شرعی برای شناخت معارف و احکام اسلامی بود، نمی‌بایست خداوند تکویناً جعل روایات یا بوجود آمدن شرایط تقیه را ممکن می‌ساخت، سخن نادرستی است، زیرا پذیرش چنین دیدگاهی، وجود شیطان و نفس اماره و امکان خطاهای ادراکی بشر را زیر سوال می‌برد، و می‌توان گفت اگر خداوند هدایت و سعادت بشر را می‌خواست، نمی‌بایست عوامل گمراه‌کننده‌ای مانند شیطان و نفس اماره را می‌آفرید، و نمی‌بایست امکان خطای فکری و ادراکی بشر را

^۱ در این باره به باب «تعادل و تراجیح» در کتاب‌های اصول فقه رجوع شود.

فراهم می‌ساخت!

نادرستی لوازم یادشده، آشکار است، بنابراین نادرستی ملزوم نیز مسلم و قطعی است، یعنی چنین نیست که دلیل شرعی بودن روایات، مستلزم این باشد که خداوند به صورت جبری و قهری مانع جعل روایات توسط دشمنان اسلام گردد، یا از روی جبر و قهر تکوینی، از تحقق شرایط تقیه جلوگیری کند، و به عبارت دیگر، از طریق جبر و قهر تکوینی باب جعل و تعارض و اختلاف در روایات را مسدود سازد. این دیدگاه با سنت اختیار و امتحان الهی در مورد بشر منافات دارد. آری، آنچه مقتضای علم، رحمت، لطف و حکمت الهی است، این است که طریق هدایت را برای بشر بیان کند تا او بتواند با بهره‌گیری از توانایی معرفتی و ارادی که خداند به او ارزانی کرده است، مسیر هدایت را از ضلالت بازشناسد، و به آن عمل کند: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَفْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان: ۲-۳): ما انسان را از نطفه به هم آمیخته‌ای آفریدیم و او را می‌آزماییم، [بدین جهت] او را شنوا و بینا قرار دادیم. ما راه را بر او نشان داده‌ایم، خواه شاکر باشد (و آن را بپیماید) یا ناسپاس باشد (و از آن روی برگرداند).

۴. هدایت الهی در پرتو نبوت و امامت

در پاسخ به این اشکال که اگر بعثت پیامبران مقتضای هدایت گری الهی در مورد بشر می‌بود، می‌بایست در همه زمان‌ها و مکان‌ها پیامبرانی مبعوث می‌شدند، در حالی که چنین نبوده، و طرفداران دیدگاه سنتی درباره پیامبری نیز قبول دارند که در دوره‌هایی از تاریخ، پیامبری مبعوث نشده و آن دوره‌ها را دوره فترت، نامیده‌اند، دو مطلب را بیان می‌کنیم:

نخست این که آنچه مقتضای برهان عقلی است وجود هادیان معصوم از سوی خداوند برای بشر است که پیامبران الهی، مصادیق اولیه آن بوده‌اند، اما پیامبران، اوصیایی داشتند که پس از رحلت و یا در غیبت آنان عهده‌دار هدایت مردم بودند. در روایات به جای ضرورت نبوت یا امامت، از ضرورت حجت الهی بر بشر سخن به میان آمده است، و پیامبران و امامان (اوصیای پیامبران) مصادیق حجت الهی معرفی شده‌اند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۶۸-۱۷۴، باب الاضطرار الی الحجّة)، و در دوران فترت، پیامبر مبعوث نشده است، نه این که حجت و هادی الهی وجود نداشته است. در روایات، هادی در آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ ۚ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷)، بر امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق شده است، یعنی هادی الهی منحصر در پیامبر نیست، بلکه پیامبر (منذر) از

مصادیق آن است، و در امت اسلامی پس از رسول اکرم ﷺ، علی عَلِيٍّ نخستین مصداق آن است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۳، ۱۱: ۳۰۵).

امیرالمؤمنین عَلِيٍّ درباره این که هیچگاه خداوند بندگان خود را از هادی و حجت الهی محروم نساخته، فرموده است: «لَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۴۳): خداوند سبحان، هرگز بندگان خود را از وجود نبی مرسل (پیامبر الهی) یا کتاب منزل (کتاب آسمانی)، یا حجتی لازم (وصی پیامبر یا امام) یا راه و روش استوار بی بهره نگذاشته است.

۵. روش تدریج در پیامرسانی

دومین مطلب این است که از آیات قرآن کریم و روایات اسلامی و گزارش های تاریخی به دست می آید که سنت خداوند درباره بعثت پیامبران و ابلاغ پیام های الهی توسط آنان به مردم، بر پایه ی تدریج و بهره گیری از اسباب و روش های عادی و عقلایی رایج میان بشر استوار بوده است، یعنی این گونه نبوده است که در هر شهر و دیاری پیامبری را مبعوث کند، بلکه در سرزمینی که از نظر جغرافیایی یا جهات دیگر نسبت به سرزمین های دیگر، وضعیت مناسب تری داشته، پیامبری را مبعوث می کرده و او مأموریت داشته است تا با بهره گیری از اسباب و عواملی که در اختیار داشته، پیام های الهی را به سرزمین های دیگر ابلاغ کند. قرآن کریم آن سرزمین خاص را «ام القری» نامیده و فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمِهَا رَسُولًا﴾ (قصص: ۵۹): سنت پروردگارت این نبوده است که اهل آبادی ها را (به خاطر طغیان گری و تباهی گری آنها) مورد عذاب قرار دهد، مگر این که در قریه ای (سرزمینی) که نسبت به آنها مرکزیت داشته، پیامبری را مبعوث کند. چنان که پیامبر اکرم ﷺ در شهر مکه به پیامبری برگزیده شد که به خاطر وجود خانه کعبه نسبت به قریه ها و سرزمین های جزیره العرب مرکزیت داشت، به این جهت، «ام القری» نامیده شده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (شوری: ۷).

بنابراین، آنچه مقتضای رحمت و حکمت الهی در باب ارسال پیامبران بوده این است که در سرزمینی که «ام القری» بوده، پیامبری را برانگیزد تا پیام های الهی را به مردم آن سرزمین و سرزمین های دیگر ابلاغ کند. خداوند فرموده است: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا﴾ (فرقان: ۵۱): اگر می خواستیم در هر قریه ای پیامبری را برمی گزیدیم، یعنی مشیت خداوند در باب نبوت این نبوده است که در هر قریه ای پیامبری را برانگیزد، بلکه در قریه ای که ام القری بوده، پیامبری را مبعوث می کرده

است. البته، دعوت الهی عمومیت داشته و آن پیامبر، با بهره‌گیری از روش‌های متعارف و ممکن، پیام‌های الهی را به مردمان سرزمین‌های دیگر که او مأمور ابلاغ پیام‌های الهی به آنان بوده، ابلاغ کرده است.

بدیهی است که در بکارگیری روش تدریج که مسلتزم در نظر گرفتن شرایط مکانی و زمانی و ابزارها و امکانات تبلیغ و دعوت است، چه بسا افرادی قبل از آنکه از پیام پیامبر الهی آگاه شوند، از دنیا بروند، و چه بسا کسانی که پس از گذشت روزها و ماه‌ها یا سال‌ها از دعوت پیامبر آگاه شوند، یا اصولاً در زمان حیات پیامبر، پیام‌های الهی به آنان نرسد، و پس از درگذشت او از پیامبری و پیام‌های الهی او آگاه شوند. هیچ‌یک از این موارد با وجوب بعثت پیامبر از جانب خداوند به مقتضای لطف و حکمت الهی، منافات ندارد و آن را مخدوش نمی‌سازد، زیرا این دو سنت الهی، یعنی سنت مبعوث کردن پیامبران برای هدایت بشر، و سنت تدریج در بعثت پیامبران، هر دو مقتضای لطف و حکمت الهی‌اند.

حکم و ادراک عقل در مورد دو سنت مزبور، متفاوت است، زیرا در مورد سنت اول که ملاک آن کاملاً برای عقل روشن است، حکم و ادراک قطعی دارد، زیرا چنان‌که بیان شد در اعمال ربوبیت الهی در زمینه هدایت بشر به صورت کامل و جامع، هیچ گزینه‌ای برای جایگزینی ارسال پیامبران وجود ندارد. اما در مورد شیوه بعثت پیامبران از حیث دفعی یا تدریجی بودن ابلاغ پیام‌های الهی توسط پیامبران، از حیث استفاده از روش‌های خارق‌العاده یا روش‌های عادی و عقلایی، همه‌گزینه‌های مزبور، از نظر عقل محتمل و ممکن است، و هریک می‌تواند توجیهی معقول داشته باشد، لذا عقل حکم قطعی و پیش‌بینی ندارد، بلکه حکم عقل در این باره پسینی است، یعنی آنچه توسط پیامبری که پیامبری‌اش با معجزه و دلیل یقینی اثبات شده است، انجام شود، همان از نظر عقل پسندیده است.

به بیانی دیگر، حکم عقل درباره وجوب بعثت پیامبران، مصداق بخش اول قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع است که اصطلاحاً «ملازمه اصل» نامیده می‌شود، یعنی «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» و حکم عقل درباره روش بعثت پیامبران و ابلاغ پیام‌های الهی توسط پیامبران، مصداق بخش دوم قاعده مزبور است، یعنی «کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل» که در اصطلاح، «ملازمه فرع» نام دارد.

سنت تدریجی الهی در قلمرو ربوبیت و هدایت تشریحی، همانند سنت تدریجی خداوند در قلمرو ربوبیت و هدایت تکوینی است: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ

هَدِي ﴿طه: ۴۰﴾. یکی از مظاهر ربوبیت تکوینی خداوند، اعطای رزق به موجودات زنده (جانداران) است: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (هود: ۶): هیچ جنبنده‌ای زمین نیست مگر این که رزقش بر عهده خداوند است.

این قانون تکوینی الهی همه جنبندگان را، اعم از انسان و غیر انسان، شامل می‌شود، اما اعطای رزق به آنها متناسب با ویژگی‌های آفرینش آن‌ها، مبتنی بر اسباب و عوامل طبیعی یا ارادی است، و چه بسا آن شرایط و اسباب فراهم نباشد، یا آنجا که عنصر اراده و کوشش ارادی باید انجام گیرد، به هنگام و به درستی تحقق نیابد، و در نتیجه موجودی زنده از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، یا آنها که از رزق برخوردارند، برخی از رزق و روزی گسترده برخوردار باشند، و برخی دیگر در تنگنای رزق قرار گیرند. این تفاوت‌ها با اصل وجوب اعطای رزق از سوی خداوند به جانداران یا جنبندگان، منافات ندارد، زیرا سنت حکیمانه در اعطای رزق بر اساس تدریج و بهره‌گیری از عوامل و اسباب طبیعی یا ارادی استوار گردیده است.

مثال دیگر این که نور و گرمای خورشید در رشد و نمو گیاهان و زندگی جانوران و حتی مواد معدنی و غیره نقش مؤثر و بی‌بدیلی دارد، اما این گونه نیست که همه اشیاء به صورت یکسان از آن برخوردار شوند. عوامل و شرایط جغرافیایی در بهره‌گیری از آن متفاوت است، و چه بسا موجوداتی که به خاطر شرایط محیطی و مکانی ویژه‌ای که دارند، حداقل بهره‌مندی از آن را دارند، و بالعکس برخی دیگر از حداکثر تأثیر نور و گرمای خورشید برخوردار می‌باشند. بدون شک وجود خورشید و نور و گرمای آن از مصادیق و مظاهر لطف تکوینی خداوند است، اما لازمه آن این نیست که همه اشیاء به صورت یکسان از آن بهره‌مند گردند، و یا اگر به دلیل فراهم نبودن شرایط طبیعی، چیزی از آن محروم شود و حیاتش دچار اختلال گردد، با لطف الهی ناسازگار باشد.

اگر کسی سنت تدریج و حاکمیت نظام اسباب و علل طبیعی را در این باره با لطف تکوینی خداوند ناسازگار بداند، موضوع بحث از نبوت خارج شده و به خداشناسی که شالوده بحث نبوت است، منتقل می‌گردد.

کسی که حکیمانه و عالمانه بودن نظام عالم را باور دارد، و نظام تدریج و حاکمیت اسباب و عوامل طبیعی یا ارادی در حوزه ربوبیت تکوینی الهی را می‌پذیرد و محرومیت‌ها یا محدودیت‌هایی که به خاطر این سنت الهی در بهره‌مندی موجودات از لطف تکوینی خداوند، حاصل می‌شود را با اصل ربوبیت و لطف تکوینی خداوند ناسازگار نمی‌داند، باید به همین قانون در باب ربوبیت و لطف تشریعی الهی هم ملتزم

باشد و محدودیت‌ها یا محرومیت‌هایی که در بهره‌مندی برخی انسان‌ها از هدایت‌های پیامبران الهی رخ داده است را ناقض اصل ربوبیت و لطف تشریحی خداوند نداند.

۶. عوامل اهریمنی و اغواگر

خواه نبوت و پیامبری را مطابق دیدگاه رایج، گزینش و ارسال الهی بدانیم یا مطابق دیدگاه نویسندگان «مسیر پیامبری» گزینش بشری، در این که در طول تاریخ بشر همواره عوامل اهریمنی و اغواگر در برابر پیامبران که منادیان هدایت و رستگاری بوده‌اند، وجود داشته و در اضلال و اغوای بشر از هرگونه طرح و تلاش دریغ نورزیده‌اند، تردیدی وجود ندارد. بنابراین، اگر در گوشه و کنار جهان اقوام و ملت‌هایی وجود داشته باشند که به وجود خدای یکتا که سرلوحه دعوت پیامبران الهی بوده است، یا به وجود پیامبران الهی اعتقاد ندارند، دلیل بر این که پیام توحیدی پیامبران به آنان نرسیده و در نتیجه ناقض اصل ضرورت و عمومیت نبوت است، نخواهد بود. در آیات قرآن به تلاش و کارزار شیطان در برابر پیامبران تصریح و تأکید شده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ (انعام: ۱۱۲): برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده را به یکدیگر القا می‌کنند.

مقصود از جعل (قرار دادن) جعل تکوینی است نه تشریحی، و بالعرض است نه بالذات، یعنی شیطان جن یا انس در آغاز، شیطان آفریده نشده است، ولی در اثر تمرد از عبادت و اطاعت خداوند روح شیطنت و اغواگری در او تحقق یافته و او تکویناً می‌تواند دست به اضلال و اغواگری بزند، هرچند تشریحاً از این کار نهی شده است. از سوی دیگر انسان‌ها در پذیرش دعوت پیامبران الهی یا اضلال و اغوای شیاطین مختارند، چه بسا همه افراد قوم یا جامعه‌ای تحت تأثیر اضلال و اغوای شیطنی قرار گرفته، و به شرک و فساد گرایش یابند و از مسیر توحید و پارسایی منحرف گردند.

البته، هیچ‌گاه مشعل هدایت‌های پیامبران الهی به کلی خاموش نشده و مکر و نقشه شیطان که خاموش کردن مشعل هدایت پیامبران الهی به صورت همه جانبه بوده است، کارساز نشده است. قرآن کریم در این باره فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج: ۵۲): پیش از تو هیچ رسول و نبیی را نفرستادیم مگر این که هنگامی که آرزو می‌کرد (که عموم افراد بشر دعوت توحیدی آنان را پذیرا شوند و رستگار گردند) شیطان در آرزوی او دخالت می‌کرد،

پس از آن خداوند القای اغواگرانه شیطان را از بین می برد و آیات (هدایت گرانه) خود را تحکیم می کرد. خداوند دانا و حکیم است (برای آگاهی بیش تر از تفسیر این آیه، ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۷۱).

حدیث نبوی «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ» (احسائی، ۱۴۰۳، ۱: ۳۵) نیز بیان گر همین مطلب است، یعنی هر انسانی با فطرت توحیدی به دنیا می آید، ولی تربیت های نادرست او را به بیراهه سوق می دهد.

۷. دیدگاهی نادرست و توجیهی نادرست تر

نویسنده «مسیر پیامبری»، عمومیت پیامبری را نپذیرفته و در تبیین آن گفته است: «نگارنده معتقد است پیامبر برگزیده و فرستاده خدا نیست، بلکه انسانی است در جست و جوی خدا که مسیر تا خدای خود را، خویشتن پیموده است. بر اساس این دیدگاه به این سوال که چرا در همه زمان ها و مکان ها پیامبر فرستاده نشده است، می توان پاسخی واقع بینانه داد. هر جا و هر زمانی که انسانی مجموعه ی شرایط را برای دعوی پیامبری و تأسیس یک دین و آیین فراهم دانسته است، دعوی پیامبری کرده و دینی را بنیان نهاده است. بر اساس دیدگاه نگارنده نمی توان پرسید که چرا خداوند برای همگان پیامبر نفرستاده است [زیرا] پیمودن مسیر پیامبری و بنیان نهادن ادیان، کاری بشری است. در بررسی ادیان در دوره ها و نقاط گوناگون جهان می بینیم که دین همواره وجود داشته است، اما تعبیر پیامبری و دریافت وحی از روح القدس در همه جا مطرح نشده است. این نیز خود به نوعی مؤید دیدگاه نگارنده است، به این معنا که در همه جا و در همه ی زمان ها، انسان هایی مسیر تأسیس ادیان و ترویج باورهایی را به شکل های متفاوت پیموده اند» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۰۵).

ارزیابی

بر بخش اول دیدگاه مزبور دو اشکال وارد است:

۱. تفسیر و توجیه عمومیت نداشتن پیامبری به دلیل فراهم نبودن شرایط برای اعلان پیامبری و تأسیس دین از سوی کسی که صلاحیت آن را دارا بوده است، بر دیدگاه رایج در باره نبوت و پیامبری که آن را گزینش و مأموریت الهی می داند نیز منطبق است، یعنی می توان در پاسخ این پرسش که چرا در برخی زمان ها و مکان ها از سوی خداوند پیامبری برگزیده و ارسال نشده است، گفت: چون شرایط اجتماعی برای آن فراهم نبوده است، زیرا اگر اعلان نبوت از سوی کسی که صلاحیت آن را

داشته، ولی شرایط اجتماعی برای پذیرش مدعای او و دینی که عرضه می‌کرد، لغو و غیر حکیمانه است، و از شخصیتی که صلاحیت مقام پیامبری را دارد، کار لغو و غیر حکیمانه سر نمی‌زند، به طریق اولی چنین کاری از خداوند حکیم صادر نخواهد شد.

با این بیان، دیدگاه نویسنده، مدعایی بی‌پشتوانه و فاقد دلیل خواهد بود، زیرا وی بر اثبات دیدگاه خود دلیل عقلی یا نقلی معتبری ارائه نکرده است، و از طریق نارسایی دیدگاه رقیب در توجیه واقعیت‌های تاریخی بر آن استدلال کرده است که نارسایی آن درباره فراگیر نبودن پیامبری نسبت به همه مکان‌ها و زمان‌ها از آن جمله است. با بیان مزبور روشن شد، که دیدگاه رایج در این باره نارسایی ندارد و علاوه بر آن چه در مباحث قبل در تبیین آن گفته شد، توجیه و تفسیر نویسنده «مسیر پیامبری» نیز بر آن قابل انطباق است.

۲. دیدگاه مزبور با سخنان پیامبران سازگاری ندارد، زیرا آنان خود را برگزیدگان خدا می‌دانستند. قرآن کریم بازگو کرده که کافران به این دلیل که پیامبران همانند آنان از جنس بشر می‌باشند، دعوی پیامبری آنها را رد می‌کردند: ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾ (ابراهیم: ۱۰) و پیامبران در پاسخ آنان می‌گفتند: درست است که ما همانند شما بشر هستیم، ولی خداوند بر ما منت نهاده و به این مقام و مأموریت برگزیده است: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (ابراهیم: ۱۱). از آنجا که پیامبران از حیث عقل نظری و عملی انسان‌هایی برجسته و سرآمد بودند، احتمال این که در این باره گرفتار توهم و تخیل یا دروغگویی بودند، مردود است.

وجه نادرستی بخش دوم دیدگاه مزبور این است که اعم بودن دین نسبت به پیامبری، به این که پیامبری را گزینش الهی بدانیم، چنان که در دیدگاه رایج مطرح است، اختصاص ندارد، بلکه در مورد دیدگاه نویسنده نیز جاری است، زیرا اولاً: برخی از ادیان مانند دین هندو و شینتو بنیانگذار خاصی نداشتند، و ثانیاً: برخی از ادیان مانند دین بودا، گرچه مؤسس آن شخص بودا بوده است، ولی وی اعتقاد به خدا نداشته است تا اینکه دیدگاه نویسنده درباره پیامبری به عنوان گزینش خدا توسط پیامبر بر آن منطبق گردد.

خلاصه

۱. هدایت تشریحی خداوند، به مقتضای ربوبیت عالمانه و حکیمانه‌ی الهی، واجب

و ضروری است.

۲. در نظام هدایت تشریحی الهی، در مرحله نخست، نبوت و پیامبری گزینه‌ای منحصر به فرد است و جایگزین ندارد.

۳. برهان ضرورت نبوت، عمومیت آن را نیز اثبات می‌کند، زیرا ملاک نیازمندی انسان به پیامبر و لطف و حکمت الهی که دو رکن برهان عقلی ضرورت نبوت می‌باشند، عمومیت دارند.

۴. استمرار هدایت‌های پیامبرانه، جایگزین دارد که عبارت است از وصایت و امامت و نیابت. عنوان عام آنها حجت الهی است که هیچ‌گاه زمین از آن خالی نبوده و نخواهد بود، ولی در مورد نبوت، دوران فترت و خاتمیت وجود داشته است، اما این مطلب با ضرورت نبوت ناسازگار نیست، زیرا وصی پیامبر و امام، حامل پیام‌های پیامبر و منادی آنهاست.

۵. ابلاغ پیام‌های الهی توسط پیامبر و دریافت آنها از پیامبر توسط مردم، گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام گرفته است و بی‌واسطه بودن ضرورت ندارد، زیرا همان‌گونه که ربوبیت تکوینی خداوند از طریق اسباب طبیعی تحقق می‌یابد، ربوبیت تشریحی خداوند نیز از طریق اسباب بشری یا غیر بشری تحقق یافته است. وجود نظام اسباب و وسایط، مقتضای حکمت الهی است و با اصل ضرورت و عمومیت ربوبیت تکوینی یا تشریحی خداوند منافات ندارد. بنابراین مقصود از عمومیت پیامبری، حضور شخص پیامبر در همه جوامع و اقوامی که او برای هدایت آنان مبعوث شده، نمی‌باشد، بلکه پیام‌ها و دعوت او عمومیت داشته که به برخی بدون واسطه و به برخی با واسطه ابلاغ شده است.

۶. در ابلاغ پیام‌های الهی توسط پیامبران به بشر، قانون تدریج نیز که تابع اسباب و شرایط اجتماعی بوده، جاری و حاکم بوده است، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدت سه سال به صورت مخفیانه مردم را به آیین اسلام دعوت می‌کرد، و پس از آنکه مأموریت یافت که دعوت خود را آشکار سازد، نخست مأموریت یافت که نزدیک‌ترین خویشاوندان خود را به آیین اسلام فرا بخواند، در گام بعدی عموم مردم مکه و سپس عموم مردم جزیره العرب، و سرانجام ساکنان سرزمین‌های دیگر را به آیین اسلام دعوت کرد. حاکمیت این سنت الهی در قلمرو هدایت‌های تشریحی همانند حاکمیت آن در قلمرو هدایت‌های تکوینی است که مربوط به شیوه اعمال ربوبیت الهی در حوزه تکوین و تشریح است، و با اصل ضرورت و عمومیت هدایت تکوینی و تشریحی خداوند

منافات ندارد.

۷. هدایت‌گری پیامبران الهی همواره با مخالفت و اضلال و اغوای شیاطین روبرو بوده، و چون در حوزه هدایت‌های تشریحی، عنصر اختیار و اراده انسان تعیین‌کننده است چه بسا عوامل اضلال و اغوای شیاطانی مانع پذیرش پیام‌های پیامبران الهی از سوی افراد یا اقوامی شده باشد، و یا پس از پذیرش، آنان را به بیراهه سوق داده‌اند، در نتیجه از طریق نقل تاریخی یا کاوش‌های باستان‌شناسی، آثاری از حضور پیامبران یا دعوت آنان در آن قوم یافت نمی‌شود، ولی این امر دلیل بر عدم ضرورت یا عمومیت نبوت و پیامبری نمی‌باشد.

۸. تفسیر و توجیه عمومیت نداشتن پیامبری به دلیل فراهم نبودن شرایط برای اعلان پیامبری که بر اساس گزینش الهی نداشتن نبوت مطرح شده است، بر دیدگاه رایج که پیامبری را گزینش الهی می‌داند نیز منطبق است. در نتیجه دلیل مزبور برای دیدگاه گزینش الهی نبودن پیامبری، نادرست است، مضافاً بر این که دیدگاه مزبور با سخنان پیامبران الهی که پیوسته خود را برگزیده از سوی خدا می‌دانستند، منافات دارد.

۹. اعم بودن دین از نبوت به این معنا که در مناطقی از جهان دین وجود دارد، ولی پیامبری به معنای برگزیدگان الهی برای هدایت بشر وجود ندارد، به دیدگاه رایج درباره نبوت که پیامبران را برگزیدگان خدا می‌داند، اختصاص ندارد، زیرا دیدگاه مخالف نیز بر ادیانی که بنیانگذار خاصی نداشته‌اند، یا بنیانگذار آنها به خدا معتقد نبوده است، منطبق نمی‌باشد.

نتیجه

بکارگیری روش صحیح پژوهش درباره نبوت، پژوهشگر را به این حقیقت رهنمون می‌گردد که نبوت و پیامبری خاستگاه الهی داشته و پیامبران انسان‌هایی برجسته و برگزیده از سوی خداوند بوده‌اند تا پیام‌های الهی را که به درستی دریافت کرده بودند، بی‌کم و کاست و بدون کم‌ترین تغییر به بشر ابلاغ کنند و برای تبیین و کاربست آنها در زندگی بشر، همه تدابیر ممکن و لازم را بکار بندند. این دیدگاه که پیامبری برساخته انسان بوده و گزینش الهی در آن دخالت نداشته، اولاً: مدعایی است بدون دلیل معتبر، و ثانیاً: با دلایل معتبر عقلی و نقلی سازگاری ندارد.

فهرست منابع

✽قرآن

۱. احسائی، ابن ابی جمهور محمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة*، قم، مطبعة سيد الشهداء.
۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی تا، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران، المكتبة المرآتویة.
۳. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۱ش، *وحی شناسی*، قم، انتشارات راند.
۴. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۶ش، *امامت اهل بیت (علیهم السلام) از دیدگاه قرآن و روایات*، قم، انتشارات راند.
۵. سبحانی، جعفر، بی تا، *تهذیب الاصول* (تقریرات دروس اصول امام خمینی)، قم، مطبعة مهر.
۶. سید رضی، محمد بن الحسین، ۱۴۱۴ق، *نهج البلاغه*، قم، هجرت.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۸. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۱۰. وسمقی، صدیقه، ۱۴۰۰ش، *مسیر پیامبری*، ویرایش معصومه شاپور.